

اگر کمتر ناله، ما بنالیم

● محمدرضا درویشی

مستقل مورد استفاده قرار گرفتند.
ترانه های ابتدایی که با نوع زندگانی انسان متناسب بودند
و از آن سرچشمه می گرفتند، اغلب ویژگی جمعی داشتند و از
آنجا که از دل مردمی برمی خاستند، بیانگر آرزوها، خواهشها و
تمایلات آنان بودند و به همین دلیل اهمیت بسیاری دارند.
بعدها نیز این ترانه ها همچنان بیانگر آرزوهای محرومان باقی
ماندند. برای مثال، در دوران ارباب-رعیتی، در این ترانه ها
شاهد زندگی دشوار کشاورزان و نیز شکایتها، رنجها، امیدها و
خواسته های آنان هستیم؛ به طوری که در ترانه های آن روزگار
می توان اوضاع و احوال اجتماعی عصر ارباب-رعیتی را به خوبی
دید. تلاش دهقانان برای رهایی از ستم اربابان، درونمایه اصلی

رشد و تکامل ادبیات عامیانه مردم در کنار کوششهای آنان
برای تأمین نیازمندیهای زندگی بوده است. نخستین نمونه ها
شامل مراسم ساده ای بوده که هنگام انجام فعالیتهای روزمره و
برای ایجاد نظم و هماهنگی اجرا می شده است و اصوات و
آهنگهایی که غالباً با وزن حرکات در انجام کارهای معین
هماهنگی داشتند، نخستین ترانه هایی بودند که بعدها نیز به طور

سیری در مضامین ترانه های عامیانه



این ترانه ها را تشکیل می دهد.

مردمی، کلبه های ماتم زده را شکوفه باران می کردند؛ تو گویی که روستایی با ترانه های خویش به بدرقه دلاورانی می رود که چونان آرش کمانگیر، تیرشان دل سپاه دشمن را خواهد شکافت:

به طور کلی، ترانه های فولکلور از چند ویژگی مهم برخوردارند:

۱. این ترانه ها پیوندی ناگستنی با افسانه ها، داستانها و سرودهای مردم درباره مبارزات اجتماعی شان دارد.

به قربون قد و بالای قشنگت
به قربون قطارهای فشنگت
شنیدم می روی دعوی ناصر
شوم گفترب بیایم سیر جنگت

۲. این ترانه ها با تأثیرپذیری از اعتقادات محرومان، بازگوکننده آمال و آرزوها و احساسات میهن پرستانه و انسان دوستی آنان است.

عزیزم دو واسبت بنام
عبای سبز یکدمت بنام
شنیدم می روی دعوی ناصر
عبا و دعوا واسبت بنام!

۳. در این ترانه ها مضامینی عالی چون نفرت از حق کشی و ظلم و دفاع از استقلال و آزادی و دعوت به آینده ای بدون جور و نابرابری دیده می شود. این ترانه ها همچنین ستاینده صفات پسندیده ای چون حقیقت دوستی و صداقت و آینده نگری و واقع بینی است.

۴. سراینندگان این ترانه ها شناخته نیستند.

در این ترانه ها به خوبی می بینیم که مردم چگونه به ستایش از قهرمانانی می پردازند که با ظلم و ستم مبارزه می کنند و آن گاه که دلاوری از پا می افتد، مویه سر داده، به دشمنانش حمله می برند و پرچمش را سرافراز نگه می دارند:

۵. در این ترانه ها، وقایع با زبانی ساده و طبیعی و روان بیان می شود.

□ □

با این مقدمه کوتاه، نگاهی گذرا به مردم سرزمین فارس و ترانه های آنان می افکنیم:

سر کوه بلند جفتی ستاره
جوانی کشته شد بیست و سه ساله
یراقش باز کنید، زخمش ببینید
جگر پر خون شد و دل پاره پاره

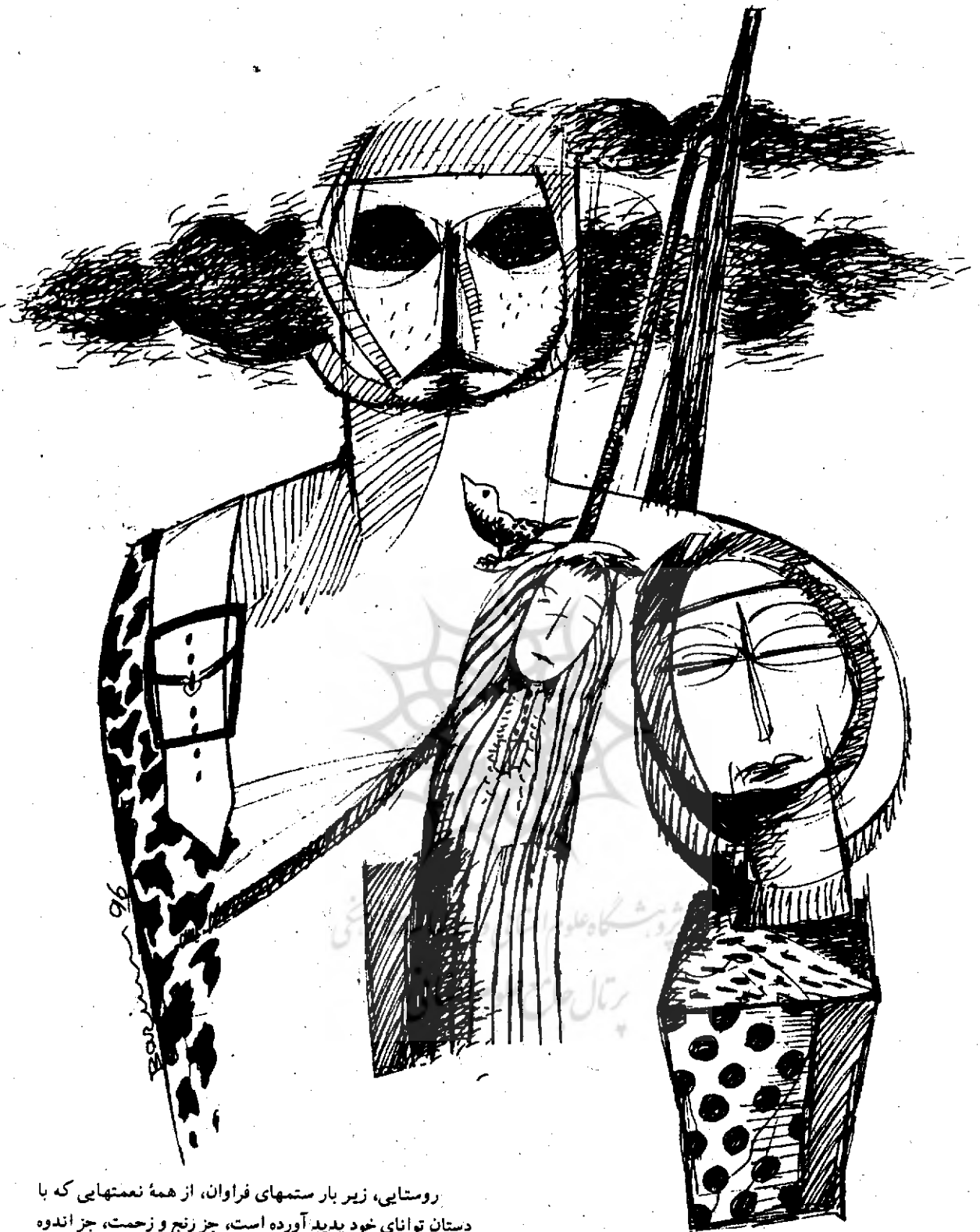
مردم سرزمین فارس در جنوب ایران که از دیرگاه به کشاورزی و دامداری و بازرگانی اشتغال داشته اند، در ترانه هایشان راوی تاریخ پر فراز و نشیب و سراسر مبارزه خود با شاهان و اربابان ستمگر و غارت و تجاوز بیگانگان و دیگر دردها و رنجها و آرزوها و امیدهای پاک هستند.

این ترانه ها از دل و جان مردمی برمی خیزد که در سرمای زمستان و گرمای تابستان کار می کنند و زحمت می کنند تا بر زمین لخت و عریان، تنپوشی از گندم و جو و برنج برویاند. ولی هنوز دانه ای از آن برنجیده، بیخماگران از راه می رسند و دسترنجشان را غارت می کنند:

تاریخ مردم این سرزمین از دیرگاه تا امروز، بازگوکننده مبارزات و آمال و آرزوهای آنان است و این سرگذشت رنجبار، در ترانه های آنان بازتاب یافته است. قرنهای بسیار، خانها و بیگها و اتابکها بر این مردم ستم روا داشتند. در زمان صفویه، کشاورزان تهیدست این سامان، بارها علیه ظلم و ستم شوریوند و با تجاوزگران پرتغالی که به هرمز هجوم آورده بودند، به مبارزه برخاستند. آن گاه که افغانها به ایران حمله کردند، با مقاومت دلیرانه مردم فارس روبه رو شدند. آغا محمدخان قاجار در برابر مقاومت مردم این سرزمین به کشتار آنها پرداخت. با وجود ظلم و زورگویی شاهان و دست نشاندهگان آنها و به رغم هجوم پی درپی بیگانگان، مردم دلیر این سامان، لحظه ای از مقاومت و مبارزه باز نایستادند. اگرچه همواره شلاق ستمگران برگردان آنان شیار می زد و زمینهای عطش زده و تشنه جنوب را با خونشان آبیاری می کرد، اما از میان این کشتزارهای سوخته و رودخانه های خون، درخت عصیان جوانه می زد و در این میانه، ترانه ها و سرودهای

عزیزم جانی آمد جانی آمد
که جو کاشتم مقابل زانو آمد
هنوز آبی به رویش تاب نداده
صدای قاطر ایلخانی آمد

آری، تاراجگران از راه می رسند، کوفه ها را ویران می کنند، خرمنها را به یغما می برند، روستاها را به آتش می کشند و روستایی را داغدار و غم زده می سازند. آن گاه روستاییان داغدیده، بی تابی و بی قراری و غم و اندوه خویش را



روستایی، زیر بار ستمهای فراوان، از همه نعمتهایی که با
دستان توانای خود پدید آورده است، جز زنج و زحمت، جز اندوه
و محنت و جز فقر و گرسنگی نصیبی نمی برد:

نگو چهرم بگو ویرانه غم
زن و مردش ندارند شکل آدم
هرآن مرغی که چهرم بال گیرد
پرو بالش بریزد غصه و غم

از این همه ستم چنین فریاد می زنند:
دو چشمم انتظار است ای برادر
دو دستم زیر بار است ای برادر
بیای تا سیر سیمایت ببینم
که دنیا بی قرار است ای برادر



اگر چنین باشد، چه زنها که بی شوی می شوند و چه فرزندان که یتیم می مانند. زنان بی شوی، دور از همسر و غریب، غم خویش را چنین می سرایند:

سفر بر بندر میناب کردی
خودت گشتی مرا بی تاب کردی
سفر کردی برای مال دنیا
دل دلنبار خود را آب کردی

با این همه، رنج روستایی را پایانی نیست. درد که یکی دو تا نیست، خدمت سریزی، خانواده را بی سرپرست، پدر را بی فرزند و زن را بی همسر و تنها می گذارد:

خداوندان گه میانم دم در
دو سال سریزی ام کی می رسد سر
دو سال سریزی ام در گشت و بخت است
به زیر پرچم بالا بلند است

هرچند گزیری از این خدمت اجباری نیست، آن هم درست زمانی که زمین بارور شده و به دستان پرتوان روستایی نیاز دارد:

بالنگ نو بر جهرم درآمد
به گلنارم بگواسم درآمد
شدم سر باز و اسمم دفتری شد
وظیفه رفتن من حتمنی شد

شک نیست که درخت پرتوان و استوار مردم را نمی توان از پای انداخت و جنگل انسانها را بیابانی برهوت ساخت و از این روست که با تمام این رنجها و ستمها، چشم مردم به آینده ای روشن و تابناک دوخته شده است و برای رسیدن به آن حتی لحظه ای تردید به خویش راه نمی دهند و دست در دست یکدیگر به سوی آن گام برمی دارند:

بیا تا ما به هم همراه باشیم
چو کفتر در دهان چاه باشیم
اگر کفتر ناله ما بنالیم
ز درد همدگر آگاه باشیم

براستی بر مردم ستم دیده جهرم چه رفته است، که شهرشان ویرانه غم است و مرغان بی بال و پر و باغشان خزان زده؟ آن گاه که زحمتکش جهرمی فریاد برمی دارد:

به جهرم شراب افتاده کارم
به بازار کساد افتاده [بارم]
اگر بار دگر جهرم بیایم
همان نخلای بلندش یادگارم

اما این بار رنج و اندوه، روستایی را از پانمی اندازد. ناله های تیر و تفنگ، شور مبارزه را در وی برمی انگیزد و ترانه هایش از شور زندگی و امید به آینده سرشار می شود:

سر کوه بلند جفت پلنگ است
صدای ناله تیر و تفنگ است
جوانان خوب بنوشید خوب بگردید
که بنالین قیامت تخته سنگ است

راستی چرا ترانه های روستاییان تا بدین حد از سفر و هجران و غم و غربت سخن می گوید؟ مردم شهر و روستا گاه در نتیجه ظلم و بیباده و گاه در جست و جوی کار و لقمه ای نان، آواره شهرها و کشورهای دیگر می شوند و بدین سبب است که سفر و غربت و هجران و تنهایی و شوق دیدار یاران، در سراسر ترانه های روستاییان و شهرنشینان رنج دیده فارس موج می زند. روستایی از سفر می گوید، از تنهایی و از غم غربت و به مسیبان این دره دریاها و آوار گیها نفرین می فرستد:

دو سه روز است که از جهرم شدم دور
ز نخلای بلند رودخانه شور
هر آنکس که من از یارم جدا کرد
زیانیش لال کرده، دیده اش کور

امیدی به بازگشت نیست و شاید دیگر هرگز دیداری دست ندهد و وداع، وداع آخر باشد:

خودت ماهی قسم بز روی ماهت
که من میرم به دل می مانه داغت
که من میرم بیایم یا نیایم
ز سرخان هوا گیرم سراغت

عشق و محبت و فداکاری در ترانه های روستاییان مقامی والا دارد و ادبیات شفاهی مردم سرزمین فارس، سرشار از ترانه های پرشکوه و بی نظیر در این زمینه است:

سر کوجه نشینم تا بیایی
به قریونت کنم هرچه بخواهی
به قریونت کنم هم جان و هم مال
به غیر از جان شیرینم چه خواهی

خودت گفستی که وعده در بهار است
بهار آمد دلم در انتظار است
بهار هر کسی عید است و نوروز
بهار عاشقان دیدار یار است

ز دست دل هزاران داد و فریاد
که دل داد آبرویم پاک بر باد
اگر درد دلم با کوه بگویم
بسیاند کوه یکباره به فریاد

انسان رنج‌دیده روستایی، در عشق وفادار است و محبت و فداکاری و مهربانی و خصال متفالی انسانی را عظمت می بخشد؛ اما در رویارویی با دشمنان خویش به همان اندازه ستیزه‌گر و بی گذشت است:

بیا باد و ببر دستمال دستم
به پیش دلبر شیدای مستم
بیا باد و ببر تیر از کمانم
به سوی دشمن بدخواه پستم

نه خود میرم نه سرگ یار بهنم
سر دشمن بالای دار بینم
تن دشمن به خنجر پاره پاره
سر خود در کنار یار بینم

مرد روستایی در این ترانه ها و بسیاری ترانه های دیگر، از کدام «دلبر» و «یار» سخن می گوید و برای کدامین دشمن

آرزوی خنجر و دار می کند؟ می توان گفت که آن «یار»، رؤیای دیرینه و دیار آرزوهای اوست.

پس شگفتی آور نیست که مضمون «یار» و «دلبر» در ترانه های روستاییان تا بدین حد به کار گرفته می شود و شاید روستاییان از بیم زورگویان حاکم، آنچه را آرزو داشته اند، یعنی تمامی امیدهای پاک و شریفشان را به آینده ای بدون ظلم و بی عدالتی، در قالب «یار» و «دلبر» دمیده، چنین سروده اند:

بیا دردم بیا در مان دردم
سرم را گر بزنند از تو نگردم
سرم را گر بزنند با خنجر تیز
به خون جولان ز من از تو نگردم

و... به خاطر تحقق این آرزوی پاک و شریف، دستان خود را به سوی دیگر مردمان دراز می کنند. و فریاد برمی دارند:

بیا تا دوستی از سر بگیریم
برادر وار دور هم نشینیم
زمانه بی وفا و عمر کوتاه
مبادا دور ز یکدیگر بمیریم

و او می خواهد که پرواز داشته باشد و گلوی آواز، تا هم آواز با همه آنها، گلبانگش تا به ثریا پر کشد:

بیا تا ما به هم همراه باشیم
چو کفتر در دهان چاه باشیم
اگر کفتر ناله ما بنالیم
ز درد همدگر آگاه باشیم

■ پانویشت:

■ توضیح: مقاله حاضر، فصلی از کتاب زیر چاپ مؤلف است با نام «بیت ترانه محلی فارس».

(۱) قافیه های این دوبیتی محل تأمل است. اگرچه در ترانه های عامیانه لزومی برای رعایت قوافی به شکل رسمی آن وجود ندارد، اما هماهنگی آوایی آن معمولاً رعایت می شود. ظاهراً قافیه این ترانه به این شکل صحیح است: جانو آمد جانو آمد/ زانو آمد/ ایلخانو آمد، که با گویش مردم فارس نیز درست می آید. [ویراستار]